

اسلام و مالکیت

۶ - در حدود اصول و احکام اسلامی اگر فرآورده اشخاص از نقد و جنس بحد نصاب معین رسید ، یا در زمان معینی افزایش یافت مالیات مستقیم و ثابت (زکوة ، خمس) بآن تعلق میگیرد .

۷ - سرپرست اسلامی (امام ، ولی امر ، نواب) بر حسب مصلحت عمومی حق تصرفات در اموال و بستن خراج و تعیین حد آن بر زمینها و منابع طبیعی دارند .

۸ - سودها و اموالیکه از معاملات نامشروع (ربا ، قمار ، بخت آزمائی) یا از کالاهای مضر یا غیر مفید بدست آید موجب مالکیت نمی شود .

۹ - مهجورین و سفهاء در اموال خود ، حق تصرف ندارند .

۱۰ - تحریم معارف در راه بیهوده و زیان بخش بفرهنگ و اجتماع که این تحریم خود مانع جلب ثروت نامحدود و نامشروع است .
این احکام کلی و اصولی اسلام راجع بمالکیت و روابط اقتصادیست که تفصیل آن با اسناد ، بعد از این ذکر می شود .

منشأ این احکام و ناظر و حاکم بر آنها پیش از اصل گذشته ، اصولی از قرآن و سنت و عقل و عرف است مانند اصل : « لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل » - بقره آ ، ۱۸۸ ، اصل : « کیلا

۱ - اموال خودتان را در میان خودتان بباطل نخورید .
(باطل ، بیهوده و بی نتیجه و بدون عمل مثمر - کلمه « بینکم » و تکرار ضمیر « کم » گویا اشاره باین است که اموال از جهتی مورد تعلق حق عمومی و در میان باید باشند تا هر کسی در حد حق و استحقاق بآن دسترسی داشته باشد) .

اسلام و مالکیت

تكون دولة بين الاغنياء منكم - حشر، آ، ۷، ۱ اصل : دولا
تؤتوا السفهاء اموالكم اتي حمل الله لكم قياماً - نساء، ۵، ۲، اصل :
و اوفوا بالعقود - مائده، ۳، ۲، اصل : لا ضرر ولا ضرار في
الاسلام، حديث نبوي، ۴، اصل : والضرورات تبيح المحظورات،
حديث يا اصل عقلي و عرفي، ۱، اصل : دفع ضررا قل و اخص
برای جلوگیری از ضرر اکثر و اعم - اصل عقلي و عرفي، و اصل :
و المؤمنون عند شروطهم الا شرطاً احل حراماً او حرم حلالاً -
حديث، ۵ .

مجموع این احکام اصولی و این اصول تشریحی و عقلی و
فروع منشعب از آن بصورت قراردادهای مالی و اقتصادی متکی
بر ایمان و قدرت اجرائی درمیآید .

این خلاصه‌ای از اصول احکام و احکام اصولی اسلام

۱- تا آنکه فیثی (منابع عمومی طبیعی) در میان ثروتمندان
مستگردان نشود . (گرچه این آیه در مورد فیثی است ولی مبین این
اصل اساسی است که ثروت‌های عمومی نباید در انحصار طبقه خاصی
در آید).

۲- اموال خودتان را که خداوند وسیله قیام زندگی شما
قرار داده بدست سفیهان ندهید (در این آیه اموال را نسبت بهمه
و وسیله قیام معرفی کرده که نباید بدست کسانی که سفاقت مالی دارند
داده شود).

۳- به پیمانها و قرار دادها وفادار باشید .

۴- در اسلام نه ضرر است و نه ضرار (فرق ضرر و ضرار،
گفته خواهد شد).

۵- مؤمنان پابند شرائط و قرار دادهای خود هستند مگر
آنچه حرامی را حلال یا حلالی را حرام کند .

اسلام و مالکیت

در باره مالکیت و روابط اقتصادیست . بنا بر این اصول و احکام و احکام کلی و جزئی که مطابق فطرت و واقع است ، افراد آزاد و مستقلند و در آن قسمت از ابراز استعداد و مواهب نفسی و جسمی که انگیزنده اش احتیاجات مادی و علاقه های آنست محدود و منسوب الاختیار نیستند . ولی این آزادی در میدان عمل و جلب مال و بهره برداری از آن در حدود احکام خصوصی و نظامات و مصالح عمومی محدود و متوقف میگردد؛ چنانکه نه تمرکز ثروت و استثمار پیش میآید و نه طبقه ممتاز و مختاری رخ نشان میدهد .

این دو نظر : آزادی مطلق مالکیت (سرمایه داری) و مقابل آن ، سلب مطلق مالکیت شخصی (اشتراکی ، سوسیالیزم) مخصوص قرن تحولات ناگهانی صنعتی و همان محیط بود . از این نظر این دو نوع نظام اقتصادی با هم غیر موافق و ناسازگار است و هر کدام پذیرفته شود دیگری مطرود میباشد ، و بهمه لوازم و آثار نظام پذیرفته شده باید تن داد : یا آزادی مطلق که آثارش استثمار ، ستمگری ، تمرکز ثروت ، پیدایش طبقه سرمایه دار ممتاز و محرومیت کارگران میباشد ، یا سلب مالکیت شخصی که تحدید آزادی و استقلال فردی و ملازم آن حکومت استبدادی طبقه خاصی است . بنا بر این هر نظامیکه مالکیت شخصی را جائز شمرد همه لوازم و آثار آن را تجویز کرده و هر نظامیکه مالکیت عمومی یا دولتی را پذیرفت بهمه لوازم آن باید تن دهد . این دو نظر متقابل چون مخصوص زمان و محیط خاص و عکس یکدیگر بوده پس از آن زمان و مکان در هیچ جا بصورت کامل واقع و عملی نشده (در کشورهای سرمایه داری بتدریج منابع و صنایع

اسلام و مالکیت

ملی و اشتراکی گردیده و در محیط‌های اشتراکی با اختلافاتی ، حق مالکیت شخصی در زمین‌ها و کارخانجات کوچک قانونی شد. در واقع نظریاتی که در یک قرن پیش راجع بحل مشکلات وسائل صنعتی و تولیدات آن ابراز شده ، با پیشرفت و پیدایش اصول اجتماعی دیگر و تحول سریع تکنیک و تقلیل سریع کارگران و تکثیر محصولات ، حل‌نهایی را پیش بینی نکرده و نمیتوانست هم پیش بینی کند .

در حقیقت مشکل اقتصادی در همه جا و همیشه در اطراف سه موضوع دور میزند : یکی چگونگی ملاحظه روابط مالکیت نسبت بزمین و منابع طبیعی آنستکه ضروریات و احتیاجات اولی حیات را تأمین میکند (صنایع و کالاها و تولیدات صنعتی عموماً در مراحل بعد و برای تصدیق و بیشتر در دسترس قرار دادن منابع طبیعی است)^۱ . دیگر طریق تأمین استقلال و

۱- زمین و منابع طبیعی و محصولات آن سرچشمه و اولین وسیله زندگی زندگان و تأمین ضروریات اولی حیات ، آب ، هوا ، غذا و مسکن ، میباشد و حل طبیعی و عادلانه مالکیت زمین و بهره برداری و توزیع ثروت‌های آن همیشه و همه جا کلید حل دیگر مشکلات اقتصادی است . پیدایش ناگهانی سرمایه داری متصاعد و قهار بیشتر نتیجه و دنباله مالکیت‌های بی‌حساب ارضی و ثروت‌هایی بوده که از غارت کشاورزان و سرزمین‌های دور بوسیله دزدان دریائی بدست مردمی رسیده بود ، پس از پیدایش صنایع آسانترین طریق برای بهره برداری روزافزون از این ثروت‌ها و حفظ و نظارت بر آنها همین تأسیسات صنعتی بود .

از این جهت سرمایه‌ها در این راه پیش رفت و کشاورزان بشهرها

اسلام و مالکیت

آزادی فردی که از میول طبیعی انسانها میباشد؛ این آزادی، هم مربوط بوضع محیط اقتصادی و هم اجتماعی است؛ پس از این دو، چگونگی تنظیم جریان و گردش پول و جلوگیری از تمرکز و پیدایش قدرت اقتصادی متکی بآن، از مشکلات همه جایی و همیشگی است. پیچیدگیها و نابسامانیهاییکه در محیطهای سرمایه داری صنعتی و تولید و توزیع کالاها پیش آمده ناشی و منشعب از این سه مشکل اساسی است. اگر اساس آزادی عمل و بهره برداری از منابع طبیعی و جریان پول بعنوان وسیله مبادله بر پایه اصلی خود که حق و عدل است قرار گرفت مشکل تولیدات صنعتی و تولید و توزیع آن بوسیله قوانین و حدودیکه بر این اساس تنظیم می شود قابل حل میباشد.

نظر خاص اسلام متوجه بحل عادلانه و طبیعی این سه موضوع میباشد، بطوریکه افراد اجتماع با آزادی و تا آنجا که به حقوق دیگران تجاوز نشود از مواهب نفسانی خود و طبیعی جهان بهره برداری کنند و دستشان از منابع زمین و ضروریات حیات کوتاه نکرده و در حد عمل فکری و هنری و جسمی که مفید و مشروع باشد مالک و متصرف در نتایج کار خود شوند و پول وسیله جلب اموال و استثمار و قدرت نشود.

در باره این موضوعات بعد از اصول احکام و احکام اصولی

روی آوردند و این خود منشأ بحرانهای اقتصادی و اجتماعی گردید و توجه صاحبان نظر را جلب کرد؛ در کم مشکلات سرمایه داری صنعتی و راههای حل آن، مانند ملی شدن صنایع یا افزایش حقوق کارگران آنها آسانتر و در محیط شهرها و تمرکز قدرت آنها اجراء آن سهل تر از وضع زمین و منابع طبیعی میباشد.

اسلام و مالکیت

مذکور، نصوص خاصی است که سند احکام فرعی و فقه اسلامی
میباشد :

یک قسم زمین های آباد، دیگر زمین های
زمین از نظر فقه نا آباد (موات) ؛ زمین های نا آباد
اسلامی دو قسم است (موات) زمین هایی است که در آن تصرف
احیائی صورت نگرفته، (بیشتر زمین های
سطح زمین از قسم نا آباد است). در این زمینها هیچگونه تصرفات
مالکانه از خرید و فروش و نقل و انتقال جایز نیست . این زمینها
بخصوص آن بخشهایی که به آبادی نزدیکتر است دارای ارزش واقعی
و ملکی بالقوه میباشد و باید بمالکی تعلق گیرد . از نظر فقه اسلامی
مالك این زمینها نه افرادند و نه دولت ؛ چون باید در تصرف و
تحت نظارت کسی باشد که بعدل و خیر عموم بهره برداری شود .
از آن خدا و سپس خلفای او و پیمبر و امام ، میباشد خلفای الهی
باین زمینها همان نظر را دارند که خداوند دارد ؛ پس از اذن
امام (اگر امام در میان مردم باشد و گرنه اذن عام کافیت) ،
بشرط آباد نگاهداشتن (احیاء) حق مالکیت مشروطه برای آباد
کننده باقی است .

۱- حد احیاء که منشأ مالکیت است بشخص عارف و اگذار
شده ، ولی حق تصرف از تحجیر شروع می شود، چنانکه از کلمه « تحجیر »
برمیآید مقصود، سنگچین کردن ، دیوار کشیدن و مانند آن است ،
ولی فقهاء برچیدن سنگ و تسطیح زمین و ایجاد نهر و ریشه کنی و
خشکاندن، و روان کردن آبراه، در حکم تحجیر دانسته اند، ولی تحجیر
را موجب مالکیت نمیدانند بلکه موجب حق و اولویت است. (در
این مباحث چون مقصود بیان نظر عمومی و کلی فقه اسلامی است
ذکر آراء و فتاوی مختلف فقهاء مورد ندارد ، در موارد اختلافی
باید به فقیه زنده جامع شرایط رجوع شود) .

اسلام و مالکیت

قله‌های کوه‌ها، درون دره‌ها، مراتع، جنگل‌ها و نیز اراضی طبیعی و آباد نیز همین حکم را دارد. زمین‌هاییکه پس از آبادی بصورت موات درآمده، و آنچه ملوک بعنوان اقطاع (تیول) در دست خود داشته‌اند یا بدیگران بذل نموده‌اند، و همچنین سرزمین‌هاییکه (از موات و غیر موات) از طریق مسالمت و صلح بدست مسلمانان درآمده در حکم زمینهای موات یا سرسبز طبیعی است.

سند این حکم پس از اصول احکام قرآنی، و پیش از حدیث و سنت، آیه انقال است: «یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ، قُلْ: الْاَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ان کنتم مؤمنین - سورة انفال»

پس از آن احادیث معتبریستکه از طرق مختلف از رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام روایت شده؛ مانند: «من احیا ارضاً میتة فی غیر حق مسلم فهو احق بها - من احیا ارضاً میتة فهي له - من احاط حائطاً علی ارض فهي له - عادی الارض لله و لرسوله ثم هی لکم منی - موتان الارض لله و لرسوله ثم هی لکم ایها المسلمون»

۱ - از تودر باره انفال می‌پرسند، بگو انفال از آن خدا و رسول است از خداوند پروا گیرید و در میان خود اصلاح کنید، و خدا و رسول او را اطاعت نماهید اگر در حقیقت مؤمنید. (انفال، جمع نفل - بفتح نون و فاء بمعانی: افزوده، بخشش، غنیمت (بازیافت) آمده، شاید باین مناسبت که اینها زائد بر استحقاق و حق مالکیت افراد، یا عطایا و مواهب عمومی، یا بازیافت امام، یا قسمتی از آن غنیمت جهاد اسلامی است، باین نام خوانده شده.

اسلام و مالکیت

احادیث نبوی^۱

و محمد بن الحسن باسناده عن الحسن بن سعید عن صفوان ،
عن العلاء ، عن محمد بن مسلم قال سأله عن الشراء من ارض اليهود
والنصارى ؟ قال : ليس به بأس - الى ان قال : وایما قوم احيوا
شیئا من الارض او عملوه فهم احق بها وهي لهم^۲

از نظر عمومی اسلام راجع به اراضی

نظر کلی اسلام در موات و ملحقات آن از جنگها و مراتع و

بازر اراضی آباد بیشه ها و سواحل و دریاها (اگر در تصرف

احیائی درآید) نظر اسلام راجع به

۱ - هر کس زمین مرده ای را که مورد حق مسلمانی نباشد
زنده کند به آن زمین احقیت یا از آن اوست. کسیکه دیواری پیرامون
زمینی بکشد آن زمین از آن اوست. زمینهای عادی (دست نخورده
باقیمانده از سابق) از آن خدا و رسول اوست سپس از طرف من از
آن شما میباشد. زمینهای مرده از آن خدا و رسول اوست سپس
از آن شماست ، ای مسلمانان !

۲ - محمد بن حسن به سندهای خود ، از حسین بن سعید
روایت کرده ، و او از صفوان ، و او از علاء ، و او از محمد بن مسلم که
گفت از او (حضرت صادق علیه السلام) پرسیدم درباره حکم معاملات
زمین یهود و نصاری گفت ، بی اشکال است ، تا آنجا که گفت ، هر
قومیکه اندازه ای از زمین را آباد سازند یا مشاعل گردانند (یا
در آن عمل نمایند) بآن احقند و آن زمین از آنها میباشد. از جمله
«احق بها» که در این حدیث و در حدیث اول نبوی آمده چنین استفاده
می شود که مالکیت احیاء کننده مالکیت ثابت و مطلق نیست ،
بنابراین اگر از صورت آبادی بیرون رفت از ملکیت شخص خارج
می شود .

اسلام و مالکیت

اراضی آباد هم همین می شود : چون موجب حق یا تملك احیاء کنند ، فقط احیاء است این حق یا تملك در حد احیاء شده و مادام الاحیاء میباشد ؛ بنابراین خارج از حدود سرزمین احیاء شده و حریم آن حق تصرف مالکانه برای کسی نیست و اگر زمین احیاء شده از صورت احیائی و آبادی و علاقه بآن یکسره خارج شد از ملکیت شخصی هم خارج می شود ؛ در تأیید این اصل ، احادیث معتبری از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده ، از جمله :

«محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا ، عن معاوية بن وهب ، قال : سمعت ابا عبد الله يقول : ایما اتی خربة بائرة فاستخرجها و کرى انهارها و عمرها فان علیه فيها الصدقة ، فان كانت ارضاً لرجل قبله فغاب عنها و ترکها فاخرجها ثم جاء بعدی طلبها فان الارض لله و لمن عمرها»^۱ .

«سهل بن زیاد ، عن ریان بن الصلت ، اورجل عن ریان ، عن یونس عن العبد الصالح علیه السلام ، قال : ان الارض لله عزوجل ، جعلها الله رزقاً لعباده ، فمن عطل ارضاً ثلاث سنین متوالية لغير

۱- «محمد بن یعقوب از جنمی از اصحاب ما ، از معاویة بن وهب گفت از ابا عبد الله (ع) شنیدم که میگفت : هر مردی که بسراغ زمین بائروخرابی رود و آن را از آن وضع بیرون آورد و آباد گرداند و جویهای آن را لارویی کند ، همین بر او صدقه است . اگر زمینی باشد که پیش از او برای مرد دیگری بوده و آن مرد آنرا رها کرده و غایب شده ، و پس از آنکه آباد کننده آن زمین را از خرابی بیرون آورد برگشت و آن را مطالبه کرد باید بداند که زمین از آن خدا و از آن کسیست که آبادش ساخته ،

اعلام و مالکیت

علة اخرجت من يده و دفعت الي غيره ، و من ترك مطالبه حقه
عشر سنين فلاحقه ، ۱ .

در خاتمه حدیث دیگری در این موضوع می آوریم و اظهار
نظر و استنباط حکم را از این احادیث ، به اهل نظر و اجتهاد
و میگذاریم :

عن هشام بن سالم عن ابي خالد الكابلي عن ابي جعفر (ع) ،
قال: وجدنا في كتاب علي عليه السلام: ان الارض لله يورثها من يشاء
من عباده والعاque للمتقين، انا واهل بيتي الذين اورثنا الله الارض
ونحن المتقون و الارض كلها لنا ، فمن احيا ارضا من المسلمين
فليثمرها وليؤد خراجها الى الامام من اهل بيتي وله ما اكل منها ،
فان تركها او اخرجها فاخذها رجل من المسلمين من بعده ، فثمرها

۱- زمین در حقیقت از آن خداوند عزوجل است که آن را
روزی بندگان خود قرار داده . پس هر کسیکه زمینی را سه سال
متوالی بی علت معطل گذارد آن زمین از دستش خارج می شود و
بدیگری محو می گردد . و کسیکه حقیق بر زمین دارد و تا ده سال
آن را مطالبه نکند دیگر حقی در آن برای او نیست . « این حدیث
از جامع الاخبار رسیده اشم بحرانی (نسخه خطی) نقل شده که از تهذیب
با سند مذکور نقل کرده: از سهل بن زیاد از ریان بن الصلت، یا بواسطه
دیگری از ریان ، از یونس ، از عبد صالح . شیعه، که در آن زمان
جمعیت مخالف دستگاههای حاکمه و انقلابی بود. گاهی برای اخفاء
خود و امام علیه السلام ، نام امام را صریح بزبان نمی آورد و تعبیر
به عبد صالح - بنده شایسته - می نمود. (در وافی بجای ، رزقاً لعباده ،
وقفاً علی عباده - آمده) . نزدیک به مضمون این حدیث چند حدیث دیگر
وارد شده .

اسلام و مالکیت

و احياءها فهو احق بها من الذی ترکها فليؤد خراجها الى الامام من اهل بيته وله ما اكل حتى يظهر القائم من اهل بيته عليهم السلام بالسيف فيحويها و يمنها و يخرجهم منها كما حواها رسول الله صلى الله عليه و آله ، و منها الاماكان في ايدي شيعتنا فانه يقطعهم على ما في ايديهم و يترك الارض في ايديهم ، ١ .

١ - از هشام بن سالم ، از ابی خالد کابلی ، او از ابی جعفر (باقر) علیه السلام . گفت ، در نوشته ای از امیر المؤمنین علی علیه السلام چنین یافتیم ، زمین از آن خداوند است که بهر کس از بندگان که خواهد بارت میدهد ، و عاقبت برای متقین است . من و خاندانم همانها هستیم که زمین را به ارباب ما داده و ما همان متقین میباشیم و زمین سراسر از آن ما میباشد ، پس هر کس از مسلمانان زمین را احیاء کند باید آبادش دارد و خراج آن را به امامی پردازد که از خاندان من است و برای اوست هر چه از آن بخورد و بهره گیرد . پس اگر آن زمین را آباد کننده ترک کرد و ویرانش گذارد ، و مردی از مسلمانان پس از او آن را معمور و احیاء کرد این شخص بآن احقست از کسیکه زمین را واگذارده ؛ این شخص نیز باید خراج آن را به امامیکه از خاندان من است پردازد و برای اوست هر چه بخورد . این حکم باقی و جاریست . تا قائمیکه از خاندان من است با قدرت شمشیر ظاهر شود ، پس او است که زمینها را یکسره بتصرف خود میگیرد و جلوتصرفات نابجا را میگیرد و متصرفین (غاصب) را از زمین میراند . آنسان که رسول خدا (ص) زمینها را بتصرف خود در آورد و جلوتصرفات را گرفت . جز آنچه در دست پیروان ما باقیست که امام بآنها آنچه در دست دارند به مقاطعه میسپارد و در دستشان باقی میگذارد .

اسلام و مالکیت

این احادیث صریح است در اینکه : زمین بر حسب وضع طبیعی از آن خدا و رسول و خلفاء او میباشد. مالکیت فردی فقط در حدود مدت احیاء است. با خارج شدن از صورت احیائی از ملك فردی خارج می شود .

قسمت با ارزش و مهم زمین های آباد در زمانهای گذشته (دورانهای فتوالبسم) بعنوان اقطاع در دست سلاطین و کارگذاران و کسان آنها بوده ؛ این سر زمینها چنانکه گفته شد از نظر اسلام از «انقال» است و حکم سایر انقال را دارد . از نظر فقه اسلامی سر زمینهاییکه بدون صلح بدست مسلمانان فتح شده باشد (اراضی مفتوح عنوه) یکسره از ملکیت فردی خارج میشود (این یکی از هدفها یا نتایج جهاد مقدس اسلامی است) اینگونه سر زمینها از قسمت «فیئتی» است «نه انقال» فیئتی که معنای لغوی آن بازگشت است ، در اصطلاح قرآن املاک و اموال است که یکسره از ملکیت افراد بیرون آمده و به اموال عمومی برگشته ؛ بر این پایه ، جز در قسمتهای مواتیکه سپس احیاء نده ، هر تصرف مالکانه از نقل و انتقال و معامله در آنها جائز نیست، و قسمتی از منافع یا قیمت آن که بعنوان خراج گرفته میشود باید در مصالح عمومی مصرف شود .

سند قرآنی حکم فیئتی این آیه است : « ما افاعا لله علی رسوله من اهل القرى فله و للرسول و لذی القرى و الیتامی و المساکین - و ابن السبیل کی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم ، و ما آتاکم الرسول فتحذوه و ما نهاکم عنه فانتهاوا ، و اتقوا الله ان الله شدید العقاب - سوره حشر آیه ۶ ، ۱ .

۱ - آنچه از سر زمینهای دمداران (یا دهکدهها) خداوند

اسلام و مالکیت

از این احکام و اصول مستند به کتاب و سنت ، وضع زمین و کیفیت مالکیت‌های آن در کشورهای فعلی اسلامی و کشورهاییکه به اسلام گرایند معلوم می‌شود : زیرا این زمینها یا از زمینهای مواتی بوده که بدست احیاء کننده و کشاورز مسلمان احیاء شده بنا بر این در حد احیاء و مادام الاحیاء ملك یا حق احیاء کننده است ، یا از زمینهاییکه جزء اقطاع «تیول» ملوک بوده یا فعلا میباشد ، که باید در میان مسلمانان بشرط آنکه آباد نگه‌دارند تقسیم شود (این دو قسم ، از انفال محسوب می‌شود) یا از زمینهاییکه با کوچ کردن صاحبان آن یا به صلح بدست امام یا والی اسلام آمده که از قبلی است و باید با نظارت و بتصرف امام عادل بمصرف مصالح

→ به رسول خود بازگرداند (یا فیثی او قرارداد) ، از آن خدا و رسول و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان ، و این سبیل است ، این حکم برای این است که : این بازگشته ، «فیثی» ، دست بدست در میان ثروتمندان نگردد ، آنچه از دستورات ، پیغمبر برای شما آورد بگریید و بکار بندید و از آنچه نهی کرد باز ایستید ، از خداوند پروا گیرید ، چه مؤاخذه خداوند سخت است .

در این آیه ، و آیه قبل از آن و سه آیه بعد از آن نخست حکم سرزمینهاییکه صاحبان آن بدون جنگ تسلیم شده و صلح کرده‌اند ، سپس مصرف عوائد آن بیان شده ، و جمله «کی لایکون...» در وسط آیه بیان اصل اساسی و نظر نهائی قرآن است که : نباید ثروت‌های عمومی در میان توانگران دست بدست و محصور گردد. این اصل از جهت تعمیم و استناد باید مانند آیه : «او فوا بالعقود» و «احل الله البیع» باشد. که فقهاء با آنها استناد میکنند و در فروع مسائل مربوطه تعمیم میدهند .

اسلام و مالکیت

عمومی برسد. اراضی «مفتوح عنوة» که با فتح بدست آمده، فقط خراج (بهره) بآن تعلق میگیرد که مصرف عموم میشود و برای هیچکس، هیچگونه تصرفات مالکانه در آن جایز نیست^۱

خلاصه: از نظر اسلام اراضی از جهت تصرفات سه قسم است: ۱- اراضی که دراصل از آن همه مسلمانان است (انفال) که با اذن خاص یا عام امام (ولی معصوم یا عادل) بشرط احیاء

۱ - فرق اراضی مفتوحه با اراضی صلحی این است که اراضی مفتوحه قابل خرید و فروش نیست و امام فقط در آنها نظارت دارد ولی اراضی صلح بعنوان ولایت از آن امام و والی اسلام است که میتواند در آن تصرف کند، آنقدر که از اسناد تاریخی برمیآید بیشتر اراضی ایران از اراضی مفتوحه است. درباره استان ری (طهران) تاریخ فتوحات اسلامی میگوید: در سال ۲۳ هجری نعیم بن مقرن رئیس لشکریان اسلام بسوی ری روی آورد؛ والی ری از مردم دماوند و مازندران کمک خواست و سپاه انبوهی گرد آورد. در نزدیکیهای ری جنگ سختی در گرفت. یکی از سران سپاه ایران فرمانده مسلمانان را راهنمایی کرد تا از دروازه ای که در اختیار داشت وارد شوند. عده ای از زبده سواران از آن دروازه پشت جبهه سپاه ایران را گرفتند و بسانک تکبیر برداشتند؛ بساین ترتیب سپاهیان ایران از هر سو پراکنده شدند و دیگر دروازه ها نیز بروی مسلمانان باز شد و استان ری مفتوح گردید.

بسیاری از استانها و شهرهای محکم ایران بهمین ترتیب بروی مسلمانان باز شده که مردم رنج کشیده و امیدوار بعدل اسلام خود مسلمانان را راهنمایی و کمک میکردند.

اسلام و مالکیت

حق یا ملك خاص احياء كننده ميشود (انفال) ۲ - اراضی که مستقیماً مال امام و تحت تصرف اوست و مصرف اداره امور شخصی یا مصالح عمومی میشود (فیهی) ۳ - اراضی که در آن هیچگونه مالکیت شخصی نیست ، و تحت نظارت ولی در میان مسلمانان و ساکنین تقسیم می شود مانند اراضی مفتوحه .

منابع طبیعی و معادن تابع زمین است : آنچه در اراضی احياء نشده در دسترس میباشد هر فردی باندازه احتیاج شخصی میتواند از آن بهره مند شود و در زمینهای احياء شده احياء کننده احق است . معادنیکه خود ظاهر یا نزدیک بظهور در روی زمین نیست که با عمل و کوشش استخراج می شود از آن استخراج کننده است (در کشورهای اسلامی باید مسلم باشد) بعضی از فقهاء معادن را در هر صورت که باشد از انفال و در حکم آن میدانند .

نتیجه : آنکه وضع مالکیت ارضی و منابع طبیعی و چگونگی تصرفات در آن از نظر اسلام بصور مختلف و متطور است ؛ این صور بر حسب وضع اراضی و تاریخی هر قسمتی از آن است که چگونه بتصرف مسلمین درآمده و در هر صورت و بهر وضع تحت نظارت و اداره رهبری اسلامی میباشد : رسالت، امامت، نیابت و خلافت عادلانه و حکومت بمفهوم متعارف آن در اسلام نیست ، و بر حسب وضع زمین و کارکنان روی آن، و مصلحت عموم و تقسیمات آن، مالیاتی بعنوان دخراج یا مقاسمه از بهره یا تقسیم زمین گرفته می شود .

در زمان شارع مقدس اسلام همپای تحول روحی و اجتماعی

اسلام و مالکیت

وضع اقتصادی عموماً و وضع اراضی و علاقه‌های مالکیت آن بخصوص متحول می‌شد (دریثرب و اطراف آن و اطراف جزیره). این تحول در زمان آنحضرت انجام گرفت، چنانکه در تاریخ و احادیث - مانند ذیل حدیث ابی‌خالد کابلی - نقل شده (در زمان خلفاء تا اوائل خلافت عثمان در کشورها و سرزمینهاییکه مردم آن به اسلام می‌گراییدند یا مسلمانان بر آنها دست می‌یافتند بر طبق همین احکام و سنت آنحضرت عمل میشد. در اراضی آباد و خرم و نزدیک به مرکز خلافت و زمینهاییکه استعداد بیشتری داشت (مانند ارض عراق که از سبزی و خرمی آن را ارض سواد می‌گفتند) تقسیم و تحدید و خراج بندی بر طبق این احکام دقیقتر انجام میگرفت. مسئول و متصدی تقسیم اراضی و تعیین حدود و جمع خراج یا اماناء بیت المال و مأمورین آنها بودند، یا اماناء و متصدیان خاصی که خبره در کار باشند معین میشدند. اماناء پس از مساحی زمین بر حسب وضع زمین و قدرت عامل اراضی را تقسیم میکردند، و عایدی اندکی از محصول یا حق القسمة بعنوان خراج یا مقاسمه برای دولت بر آن میبستند. بیشتر این عوائد در مصرف امور اداری و عمرانی همان محل مصرف میشد. در تقسیم و تحدید اراضی بیش از هر چیز احیاء و قدرت عمل منظور بود خواه عامل مسلم بود یا غیر مسلم.^۱

۱ - امیر المؤمنین علیه السلام، در دستوری که به مالک اشتر راجع بدخراج داده چنین فرموده: «وتفقد امر الخراج بما يصلح اهله فان فی صلاحه و صلاحهم صلاحاً لمن سواهم، و لا صلاح لمن سواهم الا بهم لان الناس کلهم عیال علی الخراج» - کار خراج را بخوبی بررسی نما آنچه‌انکه وضع خراج دهنده اصلاح شود زیرا در حقیقت اصلاح

اسلام و مالکیت

انحراف از این وضع و همه اصول انقلابی اسلام از وقتی شروع شد که اشراف شکست خورده و واپس زده قریش و بنی امیه در خلافت عثمان جان گرفتند و سر بلند کردند و پیرامون خلیفه را گرفتند. اینها زمینهای از مصر و عراق و سوریه و اطراف جزیره و دیگر کشورهای آباد اسلامی را در میان خود بعنوان اقطاع «تیول» نه مالکیت، تقسیم کردند و بعنوان ولایت بر هر قسمتی بر نفوس و اموال مسلط شدند؛ از هر جهت از مردم آزادی را گرفتند، و خراجهای سنگین برای مصارف شخصی خود و اندوختن ثروت بر اراضی بستند و زمینهای آباد را به تیول خود و کسان خود در آوردند.

خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام پس از انقلاب مردم و کشته شدن عثمان با جنگ و خون آغاز گردید و این حکومت در حقیقت انقلاب علیه این تیولداران و

**وضع ملکداری
و تیولداری
در ممالک اسلامی**

زمین و عاملین در آن اصلاح وضع دیگران میباشد. و هیچ اصلاحی بسود دیگران جز به اصلاح خراج دهندگان نیست، برای اینکه همگی مردم نان خوار خراج میباشد. پس از این دستور چنین میفرماید:

«ولیکن نظرك فی عمارة الأرض ابلغ من نظرك فی استجلاب الخراج، لان ذلك لا یدرك الا بالعمارة» - باید نظرتو به آبادی زمین بیشتر و رساتر باشد از جلب خراج زیرا خراج بدون آبادی بدست نمیآید.

اسلام و مالکیت

غارتگران ستم پیشه بود^۱

آنحضرت پس از بیعت و خلافت، نخستین کارش همین بود که زمینهاییکه در تیول عمال عثمان و اطرافیان وی درآمده بود ضبط کرد و کارکنان آنها را عزل نمود و زمینها را در بین مردمیکه بالای آنها کار میکردند تقسیم کرد و بر زمینهاییکه

۱- قسمتی از کلام امیر المؤمنین ع (که سید رضی در نهج البلاغه کلام ۱۴ آورده) در باره آنچه از قطائع (تیولهای) عثمان به مسلمانان بازگرداند این است: «والله لو وجدته قد تزوج به النساء وملك به الاماء لرددته، فان في المدلسة ومن ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق» - بخداوند سوگند اگر در میان این قطائع قسمتهائی بیابم که به کابین زنان بسته شده و کنیزان با آن به تصرف درآمده، آن را بر میگردانم، چه در عدل گشایش و رفاهی است، و کسیکه عدل بر او دشوار باشد و در تنگنایش گذارد ستم بر او دشوارتر است و بیشتر در تنگنایش میگذارد.

مفسرین نهج البلاغه این خطبه را از کلبی، و او به اسناد خود از ابی صالح، و او از ابن عباس نقل کرده که گوید: «در روز دومیکه مردم با آنحضرت بخلافت بیعت کردند خطاب به ای ایزاد فرمود و گفت: «الا ان كل قطيعة اقطعها عثمان و كل مال اعطاه من مال الله فهو مردود في بيت المال فان الحق القديم لا يبطله شيء، والله لو جدته قد تزوج...» - هشیار باشید، هر قطعه ای که عثمان به اقطاع در آورده و هر مالی از اموال خدا که بخشیده، مردود به بیت المال است. زیرا حق سابق و گذشته راهیج چیز باطل نمیکند. بخدا سوگند... هر جمله از این خطبه که در آغاز خلافت بیان فرموده و در آن

اساس بر نامه حکومت خود را اعلام کرده، بیان يك اصل و حقیقت اساسی است که باید در جای خود بحث و تفسیر شود. مهمترین و چشمگیرترین مطلب در این کلام کوتاه، بیان ثبات و حاکمیت حق عموم است

اسلام و مالکیت

عنوان انفال یا فیهی داشت خراج بست ؛ این مطلب را تاریخ و کلمات و مکتوبهای آنحضرت به والیان و عمال خود ، بصورت روشنی اثبات و ضبط نموده .

پس از خلافت بحق دالهی آنحضرت با همه انحرافها و قلنوشکنیها و خلافتها و حکومتهای نا حق و غیر اسلامی که بنام اسلام بر مردم تسلط یافتند و تا قدرت داشتند اصول احکام و قوانین اجتماعی و سیاسی و اقتصادی اسلام را متوقف و مسکوت گذاردند با همه اینها وضع زمین داری و مالکیت در عموم کشورهای اسلامی ، مانند دیگر کشورها بخصوص مغرب زمین بی قید و بند و جبارانه نبوده ؛ هیچگاه مالکین اسلامی نسبت به دهقانان مطلق العنان و حاکم مطلق نبودند و حکومتها نه از میان آنها برمیخواست و نه متکی بآنها بود. حکومتهای اسلامی پس از دوره اول خلافت عموماً بر حسب وراثت یا انقلاب ، متکی بشعارها و عنوانهای دینی بودند و بهمین عناوین مردم را می - فریفتند و خود را با غارت اموال عموم و بذل و بخشش نگه میداشتند و کشاورزان و دهقانان هم در سراسر کشورهای اسلامی (جز در موارد استثنائی) مسلوب الاختیار نبودند . زیرا در هر صورت و بهر وضع تا حدی حقوق و حدود اسلامی حاکم بود و دولتها مجبور بودند که این حقوق را رعایت کنند و تجاوز بحقوق کشاورزان نه

که این حق اگر در چند مورد تجاوز واقع شود و دست بدست بگردد و تصرفات ریشه دار در آن بشود و زمانها از این تصرفات بگذرد - تا آنجا که مصرف کابین زنان و خرید کنیزان گردد - سست شدنی و از میان رفتنی نیست و بر هر گونه تصرفات که چه زمانها از آن بگذرد حاکم است ..

اسلام و مالکیت

آنکه مانند دوره ملکداری (فتودالیسم) اروپا قانونی نبود بلکه قانونشکنی بود. بر حسب موازین حقوقی اسلام کشاورزان مجبور و محکوم بکار نبوده‌اند و میتوانستند با اختیار و حقوق بین کار کنند و میتوانستند کار نکنند و هجرت نمایند؛ قضاوت و حکومت در اختیار مالکین نبوده، تجاوزات و حقبری بعضی از مالکین همیشه بر حسب وضع خاص بعضی از نقاط و دوری از محیط قانونی اسلامی و یا پشتیبانی بعضی از حکومتها یا مأمورین بوده. و مسلم این اوضاع استثنائی و برخلاف احکام اسلام را نمیتوان مستند بنظام واحکام اسلامی دانست.

با بررسی احکام اسلام در باره مالکیت زمین و حقوق کشاورزان و تاریخ اسلام، و مقایسه آن با تاریخ و اصول قوانین کشورهای غیر اسلامی در باره ملکداری در قرون گذشته، مقیاس اثر تعالیم اسلام و احکام آن در تاریخ روشن میشود، و مقدار تأثیر اوضاع اقتصادی در تحولات اجتماعی نیز معلوم میشود. در سراسر تاریخ گذشته سر زمینهای اسلامی و انقلابهایی که پیش آمده و حکومتهایی که از میان رفته یا بمیان آمده هیچ یک متکی به جمع و قیام و انقلاب کشاورزان نبوده و در تاریخ اسلام موردی بچشم نمی‌آید که کشاورزان آنچنان در فشار و مورد تعدی واقع شده باشند که مانند سر زمینهای غرب مقدمه انقلاب فراهم سازند یا گروه گروه بدست حکومت و مالکین کشته شوند. هیچ وقت مالکین، کشاورزان را در معرض خرید و فروش قرار نداده‌اند و هیچوقت حکومتها رسماً و قانوناً نتوانسته‌اند از مالکین متجاوز حمایت کنند.

پس از شهادت امیر المؤمنین خلافت اسلامی بدست معاویه

اسلام و مالکیت

تبدیل به سلطنت استبدادی قهار. گردید و وضع اموال و املاك عمومی با دیگر اصول اسلام از حدود و مسیر نظامات اسلامی خارج شد؛ در بعضی از کشورها قسمتی از اراضی در تئول سلاطین و عمال آنها در آمد؛ چون برای خاموش کردن صدای وارثان رسالت اسلام و پیروان آنها و از میان برداشتن آنها و توسعه تبلیغات و تجهیزات کشورگشایی و غارتگری و شکوه و جلال در بار خلافت احتیاج با اموال نا محدود داشتند. هر چه توانستند و بهر جادست یافتند بوسیله عمال خود بغارت مردم نو مسلمان پرداختند و زمینها و چراگاهها را در اختیار خود گرفتند و مالیاتهای طاقت فرسا بر دیگر اراضی حتی نفوس بستند؛ از آن گاه که ولایت و حکومت اسلامی و در نتیجه آن اصول و احکام اجتماعی و اقتصادی اسلام از صحنه زندگی و مسیر انقلابی خارج شد و در میان اوراق کتب دفن گردید، تیولداری (اقطاع) نسبت به اراضی عمومی (انفال و فیشیها) در میان سلاطین و عمال آنان رائج گردید. ولی تیولداری هم مانند نظام ملکداری چون بطور کلی مطرود اسلام بود و ریشه ثابت و پای بر چائی نداشت از این جهت با از بین رفتن یک سلسله سلاطین و حکام یا تغییر و تبدیل آنها خود بخود اراضی تجزیه می شد و یا بکلی تیول از میان میرفت و اراضی تقسیم میگردید. اگر در تاریخ گذشته اسلام وضع تیولداری مدتی دوام یافته در حدود همین قرون اخیر و پیش از پیدایش اصول اشتراکی و پایکاههای آن بوده؛ این وضع درست مقارن با زمانیست که استعمار در کشورهای اسلامی ریشه گرفت و مسلمانان دچار غرب زدگی شدند و اصول عقاید و احکام اسلامی در میان مسلمانان سست یا خشک شد و حکومتها و دولت‌های اسلامی مرکز اتکائی در خارج از مرزهای کشورهای

اسلام و مالکیت

اسلامی یافتند و بر حقوق و حدود مسلمانان تا توانستن تاختند،
و استقلال و شخصیت و اقتصاد مسلمانان را بی پایه کردند.

وقف نمودن اراضی و متعلقات آن از سنتی

سنت وقف است که در محیط های اسلامی قولا و عملا

بسیار ترغیب شده. وقف، متوقف کردن

ملك است از تصرفات مالکانه و باز گذاردن بهره آن در راه خیرات

و مصالح عمومی اسلامی، (حبس عین و تسبیل منفعت). نتیجه

وقف این است که ملك از ملکیت اشخاص و حکومتها خارج میگردد

و منافع آن بر حسب نظر واقف و مصلحت، در امور عام المنفعه یا

کمک به فقراء مصرف می شود و از دست اندازی ملوک و تیولداران

برکنار میماند.

سنت وقف از امیر المؤمنین علی علیه السلام آغاز شده، ۱

۱- در کتب معتبره از صفوان، اواز بجلی حدیث آورده

گوید، حضرت موسی بن جعفر (ع) وصیتنامه امیر المؤمنین علیه السلام

را برای من فرستاد، در این وصیتنامه زمین هائیرا که از طریق انتقال

واحیاء، آنحضرت بدست آورده و سپس وقف نموده بتفصیل ذکر شده،

اراضی بنوع، وادی القراء، اذینه و قصیره. آنحضرت برای این موقوفات

متولیان و مصارف خاصی قرار داده، غلامانیکه در این زمینها کار

کرده اند یا خود آزاد نموده یا به آزادی آنها وصیت کرده، و از

جمله مصارف آن کمک خرج به غلامان و کنیزان آزاد شده و یا برای

آزاد شدن آنهاست، و در ذیل آن جمعی از اصحاب آنحضرت گواهی

داده اند و در پایان باین عبارت ختم شده، «این وصیتنامه را علی بن

ابیطالب در دهم جمادی الاولی سال سی و هفت، بدست خود نوشته

است،

اسلام و مالکیت

پس از آن بزرگان و ائمه اسلام و دیگر مسلمانان از این سنت پیروی کرده‌اند، چنانکه بر حسب عمل بهمین سنت یکقسمت قابل ملاحظه سرزمین‌های آباد کشورهای اسلام بصورت وقف درآمده و مالکیت فردی نسبت بآنها از میان رفته.

این وصیتنامه در زمان خلافت و سه سال پیش از شهادت آنحضرت تنظیم شده.

یکی از غلامان آزاد شده یا کارگران آنحضرت میگوید: آنحضرت برای سرکشی به مزرعه‌ایکه من در آن کار میکردم آمد، از من غذاخواست و من از کدوی پخته محصول آن پیش آوردم، بعد از صرف غذا دستهای خود را با آب و شستن شست و گفت: از رحمت خدا دور باشد کسیکه شکم او را بجهنم کشاند، پس از سوالی از آب آن مزرعه کلنگ را از من گرفت و در میان قناتیکه آبش بند آمده بود رفت، آنقدر کاوش کرد که عرق ریزان و خسته بیرون آمد، دویاره میان قنات رفت و چنان کلنگ میزد و کاوش مینمود که دم نفسش بگوش میرسید، ناگهان سنگ ولای از میان برداشته شد و آب مانند گلوی شتر نحر شده بیرون زد و شبان بیرون آمد و در همان حال که عرق از سر و رویش جاری بود میگفت: «صدقه است صدقه است» و در همانجا، نوشت افزار خواست و نوشت: «این وقفنامه امیر المؤمنین عبدالله علی است، که صدقه گرداند، این چشمه و چشمه بقیعات را برای فقراء مدینه، صدقه‌ایکه نه فروش رود و نه به بخشش درآید و نه انتقال پذیرد تا خداوند همان وارث آسمانها و زمین وارث آن شود. اگر فرزندانم حسن و حسین محتاج شدند بهره آن از آنها باشد».

امیر المؤمنین علیه السلام با آن روشن بینی مخصوص میدید که این انحراف از اصول اسلامی و طغیان بر حقوق مردم که از زمان عثمان و بوسیله بنی امیه شروع شده پس از وی ادامه خواهد

پول و مشکلات اقتصادی ناشی از آن

بعد از چگونگی علاقه مالکیت زمین و دیگر منابع طبیعی، موضوع پول و علاقه بآن و کیفیت جریان آن از مشکلات عمومی اقتصادی است.

با توسعه احتیاجات و تولید، برای تسهیل مبادلات و سنجش اشیاء متفاوت و تعیین قدر مشترک ارزشها، پول بمیان آمده و نظر اول در وضع پول همین بوده، ولی سپس چون پول وسیله جلب اشیاء ارزشدار و مورد احتیاج و تأمین لذات و آرزوها گردید خود مطلوب و مورد توجه خاص آزمندان و وسیله قدرت بلکه برای بعضی هدف زندگی شد.

پیش از بمیان آمدن پول وسیله مبادلات فقط کالاهای مورد

یافت. سلاطین بنی امیه و عمال و پیروان آنها منابع طبیعی و ارضی را مانند دیگر سرمایه‌های مادی و معنوی بنارت خواهند برد و مسلمانان را عموماً و اهل مدینه را بخصوص (چون اسلام در مدینه پایه گرفت و با شمشیر مجاهدین این سرزمین، بنی امیه و اشراف بت پرست مکه تسلیم شدند) از زندگی و هستی ساقط خواهند کرد. شاید بهمین جهت این اراضی را در مدینه بصورت وقف در آورد تا دست غارتگران از آن کوتاه شود، و وسیله‌ای برای تأمین معیشت بینوایان گردد. ولی اوقاف مسلمانان هم مانند دیگر سرمایه‌ها از چپاول مستبدان و عمال آنها مصون نماند.

اسلام و مالکیت

احتیاج طرفین بوده . هر کس هر چه فراهم میساخت پس از تأمین و رفع احتیاجات خود مازاد را به کالای دیگری که مورد احتیاجش بود تبدیل میکرد، از این رو مبادلات محدود و توزیع بنحوی که خود بخود بحسب احتیاج و عادلانه انجام مییافت و احتکار و تمرکز ثروت پایه نمیکرفت ؛ زیرا احتکار مواد زائد بر احتیاج چون در معرض فساد است و مؤنه زائدی برای نگهداری و تهیه مکان لازم دارد و سپس میبایست فقط با کالاهای دیگر تبدیل شود سود بخش نبود . ولی در مبادلات بوسیله پول این مشکلات نیست و صاحب پول میتواند کالای ارزان بموقع بخرد و برای مدتی نگهدارد سپس بقریمت که خواست بمشتری بفروشد و دوباره کالاهای دیگران را ارزان بدست آورد . و از این احتکار متناوب و خرید و فروش آزاد و بی مانع میتواند هر چه بیشتر پول سبکبال بدام اندازد و آنرا بمیل و هوای خود پرواز دهد تا کالاها و پولهای دیگر جلب نماید . آزمندان با بدست آوردن این سر رشته قدرت توانستند بازارهای معیشت عامه را از وضع عادی و طبیعی خارج کنند و معاملات را بر حسب آزمندی و عرضه و تقاضای کاذبانه بگردش آورند .

نقش پول در همین حد متوقف نمیشود، پول که وضع اوای آن نشان دادن ارزش و قاضی میان اشیاء بوده و باید مانند خون، آسان در جریان اقتصادی اجتماع بگردد همینکه هدف و مطلوب بالذات شد محبت آن بردلها ئیکه نقش ایمان و حق پرستی و خیر خواهی بر آنها ثابت نیست می نشیند؛ از این جهت آزمندان راههای دیگری پیش از آنچه معمول بوده برای جلب و ذخیره آن پیش میاورند که زبان آور تر و وریشه دار تر از همه آنها ربا خواری است .

اسلام و مالکیت

از این راه قدرت ثروت و اقتصاد عمومی بدست رباخواران متمرکز می‌شود، و ارزش واقعی اشیاء در نظر گرفته نمی‌شود، و توازن عرضه و تقاضا و ارتباط تولید با توزیع یکسره مختل می‌شود. این آزمندان با شرکت پول از طریق رباخواری خون اقتصادی را از پیکر عموم طبقات مولد که دست و پای فعال و پیشبر اجتماعند میکشند و بر پیکر چاق و طفیل بر اجتماع خود تزریق میکنند، عواقب و آثار این ناموزونی را خدا میداند، و تاریخ ملل نشان داده.

چنانکه مالکیت نامحدود زمین و منابع طبیعی آن منشأ تیولداری (فتودالیزم) است، ریشه و منشأ سرمایه داری ناموزون پیوسته رباخواری بوده، و در اوضاع و احوال مختلف اقتصادی این دو (تیولداری و سرمایه داری) گاه با هم و گاه به دنبال یکدیگر یکی منشأ دیگری شده^۱.

پیش از آنکه سر رشته پول بدست آید و رباخواری رائج شود، چون مبادلات کالا به کالا بوده احتکار مواد مورد احتیاج عموم هم از جهت اشخاص و ماده و زمان محدود بوده، تنها کسانی

۱ - مسلم است که تیولداری بر حسب تاریخ پیش از پیدایش پول و رباخواری بوده، ولی هیچ دلیلی نمیتوان یافت که پس از آن همیشه و در همه جا سرمایه داری (برژوازی) در طول تیولداری (فتودالیزم) و از آن تحول یافته باشد. منشأ سرمایه داری مخصوص غرب نخست تیولداری و سپس پولها و طلا و نقره ای بود که از راه رباخواری و غارت دیگران جلب شد، کشف امریکا و سر از بر شدن سیل طلا و نقره آن سرزمین پایه استعمار جبارانه داخلی و استعمار خونخوار خارجی گردید.

اسلام و مالکیت

میتوانستند احتکار کنند که فرآورده‌های خاص آنها برای مدت محدودی بیش از احتیاجشان باشد و چون به کالاهای دیگر احتیاج داشتند مجبور بودند که مواد احتکار شده را که بسا هنوز در معرض فساد قرار نگرفته بفروش رسانند. بعد از آنکه سر رشته پول بدست سودجویان آمد بوسیله پول توانستند هم احتیاجات خود را رفع کنند و هم بیش از احتیاج خود کالاهای دیگران را ارزان بدست آرند و برای مدت بیشتری آنها را احتکار نمایند تا با قیمت بیشتری بفروشند، دیگر نگرانی فاسد شدن کالای احتکاری و ضرر سرمایه اصلی (که سابقاً فقط کالا بود) در میان نیست؛ چون سرمایه بصورت پول درآمده و صاحب پول (سرمایه ثابت نسبت به کالا) میتواند باقتضای زمان و وضع کالای موجود آنرا با سود کمتر حتی ارزانتر از قیمت معمول بفروشد تا کالای دیگری که برای احتکار مناسبتر و سود آینده‌اش بیشتر باشد بخرد.

با این همه مشکلات و نابسامانیها و دستمهاییکه رباخواری و تمرکز پول همیشه و در همه جا پیش آورده که میتوان با دقت نظر گفت که اصل وریشه بیشتر یا همه مشکلات اقتصادی و اجتماعی است، مصلحین خیراندیش و صاحب نظران، و قانونگذاران عرفی در دنیای قدیم و جدید بآن چنانکه باید توجه نکرده اند.

از وقتیکه پول و ربا رائج شده در مراکز اجتماع، برای رباخواری و جمع آن حدوقیدی (جز در مواقع و در مدت محدودی) سراغ نداریم، کار رباخواری در قرون گذشته و در کشورهای بزرگ مانند یونان و روم با آنجا میرسد که مسدئون وقتیکه از اداء دین و سود مضاعف آن عاجز میماند خود و گاه بازن و فرزندش بملك طلبکار درمی آمد؛ قوانین و حکومتها هم یا در برابر این

اسلام و مالکیت

جنايتها ساکت بودند يا اينها را امضاء ميکردند ، تا آنجا که مردم بني پناه بجان آمدند و در يونان ورم انقلابهاي خونين در گرفت و در اثر آن قوانيني براي تحديد سود ربا وضع و روش جابرانه تملك مديون لغو گرديد (لغواين روش و تحديد سود ربا را به «صولون» قانونگذار و حکيم يوناني نسبت ميدهند) .

در قوانين ديني و شرايع الهي ، بيش و پيش از قوانين عرفي و قاطع تر ربا تحريم شده ؛ تورات در چندين مورد ربا را صريحاً تحريم نموده ولي متأسفانه تحريم ربا خواري در تورات منحصر به قوم يهود ميباشد و بلکه صريحاً گرفتن سود ربا را از ديگران (غير بني اسرائيل) تجويز کرده^۱

۱ - سفر خروج ، باب ۲۲ ، بند ۲۵ - ميگويد: و اگر نقدي بفقير از قوم من که همسايه تو باشد قرض دادی مثل ربا خوار با او رفتار مکن و هيچ سودي بر او نگذار ، سفر لاويان . باب ۲۵ ، بند ۳۵ «از او (برادرت) ربا و سود مگير و از خدای خود بترس تا برادرت با تو زندگي کند» . سفر تثنیه باب ۲۴ ، بند ۱۹ و ۲۰ : «برادر خود را بسود قرض مده نه بسود نقره و نه بسود آذوقه و نه بسود هر چيزي که بسود داده ميشود ، غريب را ميتواني بسود قرض بدهی اما برادر خود را بسود قرض مده تا يهوه خدايت در زميني که براي تصرفش داخل آن مي شوی ترا بهر چه دستت را بر آن دراز کنی برکت دهد»

پنا ب مضمون و صريح اين دستورات ربا فقط در بين بني - اسرائيل تحريم شده ؛ سود ربا گرفتن يهود از غير قوم اسرائيل اجازه داده شده ؛ اين اجازه تورات ؛ «غريب را ميتواني بسود قرض بدهی» پس باخوي يهود سازگار آمده ؛ از اين رو در ميان ملل ديگر

اسلام و مالکیت

دوانجیل (بعکس تورات) از زبان حضرت مسیح قرض دادن بدیگران حتی دشمنان را بدون مطالبه سود، توصیه نموده^۱

بعد از پیشرفت دعوت مسیح در غرب و تأسیس کنائس، سران کنائس این دستور و موعظه حضرت مسیح را حکم تحریم اعلام کردند. سختگیری کنیسه درباره ربا خواری بآن حد رسید که رباخوار و کسیرا که آن را حلال میدانست، ملحد و خارج از دین دانستند. بعضی از مسیحیان، رباخوار را تا آن حد پست و پلید میدانستند که بعد از مردن از کفن و دفنش خودداری میکردند. بعد از تحریم قطعی ربا از طرف کنائس قانون مدنی و عرفی اروپا همه در سال ۷۸۹ از آن پیروی نمود و پس از آن در سراسر کشورهای مسیحی در قرون وسطی رسماً ربا خواری ممنوع بود. در سال ۱۵۹۳، معاملات ربوی با سرمایه و اموال افراد ناتوان قانوناً مجاز گردید. پس از آن این اجازه از سرمایه ناتوانان به دیگر سرمایه داران سرایت کرد تا آنکه سلاطین و سرمایه داران

پراکنده می شوند تا با ربا خواری و دیگر کارهای شریف (۱) خون اقتصادی آنها را بمکند. بدیهی است که جنبندگان انگلی یا باید در خلال پیکر زندگان دیگر بسر ببرند، یا از غذای زائد آنها تغذیه نمایند.

۱- انجیل لوقا باب ۶، بند ۲- از زبان مسیح میگوید:
بلکه دشمنان خود را محبت نمائید و احسان کنید و بدون امید عوض قرض دهید، زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود، و پسران حضرت اعلی خواهید بود، چونکه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است

اسلام و مالکیت

بزرگ حتی بعضی از سران کنیسه (مانند پاپ پی نهم در سال ۱۸۶۰) عملاً حکم منع ربا را نقض کردند. ولی منع قانونی آن رسماً از میان نرفته بود. در پایان قرون وسطی و آغاز نهضت اروپا اعتراضات نسبت به منع قانونی ربا شروع شد تا پس از انقلاب فرانسه که در واقع انقلاب علیه کلیه امتیازات و رسوم دینی و عرفی بود، در اکتبر ۱۷۸۹، یکسره قانون و حکم منع ربا را یکی از منشورات مجمع عمومی الفاء کرد و ربا خواری را در حدود قانون خاصی اجازه داد.

این اجازه رسمی و قانونی راههای ربا خواری را در اروپا باز نمود. معاملات ربوی در آغاز تحولات صنعتی، با پولها ئیکه از طرق مختلف و سرزمینهای دیگر به اروپا سرازیر شده بود منشأ و پایه اصلی چنان نظام سرمایه داری و فاصله طبقاتی شد که در تاریخ ملل سابقه نداشت.

این بود مختصری از حکم ربا در شریعت تورات و انجیل و قوانین عرفی اروپا و تحولاتی که در این حکم تا بحال پیش آمده. از تحریم ربا در قوانین دینی و عرفی ملل قدیم دیگر اطلاع کافی نداریم؛ این را میتوان حدت زد که هیچ قانون دینی (جز تورات نسبت بدیگران) ربا خواری را رسماً و قانوناً اجازه نداده، ولی این مسلم است که هر جا تولید محدود و پول رایج بوده ربا خواری شایع شده، و باینجهت همیشه در شهرها مبادلات ربوی بیش از قراء و قصباتی است که تولید وسائل معیشت کافی است و مبادلات جنسی انجام میگیرد.

در جزیره العرب قبل از اسلام ربا منع دینی نداشت و قانونی هم در میان نبود. از مهاجرت بعضی از طوائف یهود به